

سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوپانی
شماره مسلسل: ۱۴



فره ایزدی

رازی پروزی ایرانیان برتانیان

از
دکتر نصره الله کاسمی

فروردین ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

مجموعه تاریخ و فرهنگ ایران

سلسله انتشارات بنیاد نیکو کاری نوریانی

- ۱- ماهنامه گوهر: نشریه تحقیقی درباره ادبیات و هنر و تاریخ و فرهنگ ایران
حق اشتراك سالانه ۷۵۰ ریال
 - ۲- ماهنامه خلاصه نوشته‌های پزشکی: حاوی مهمترین مقالات مجله‌های پزشکی جهان
حق اشتراك سالانه ۳۶۰ ریال
 - ۳- کتاب ترجمه احوال و فهرست آثار ابوریحان بیرونی: دانشمند ایرانی قرن سوم و چهارم هجری
تألیف سید محمد کاظم امام - بها ۸۰ ریال
 - ۴- کتاب التنویر در ترجمه و تفسیر اصطلاحات پزشکی: تألیف دانشمند ایرانی قرن سوم و چهارم هجری ابومنصور حسن بن نوح القمری بخاری
بتصحیح سید محمد کاظم امام - بها ۱۵۰ ریال
 - ۵- کتاب ترجمه احوال و فهرست آثار ابوحنیف علی بن محمد بن عباس توحیدی شیرازی: دانشمند ایرانی قرن سوم و چهارم هجری
نگارش دکتر خدامرد مرادیان بها ۳۰۰ ریال
 - ۶- زندگینامه شهید نیکنام ثقه الاسلام تبریزی و بخشی از تاریخ مستند مشروطیت ایران
نگارش نصرت‌اله فتحی - بها ۶۰۰ ریال
 - ۷- کتاب فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمت‌الاشراق و افکار و آثار و تاریخچه زندگانی سهروردی
تألیف سید محمد کاظم امام - بها ۳۰۰ ریال
 - ۸- دیوان ناصر بغارائی: از سخنوران قرن هشتم هجری - بکوشش دکتر مهدی درخشان
بها ۵۰۰ ریال
 - ۹- کتاب بوستان شیخ اجل سعدی شیرازی: با شرح اشعار و حواشی قرن هفتم هجری
نگارش محمد علی ناصح - بها ۹۰۰ ریال
 - ۱۰- کتاب تلویزیون: از مجموعه کتاب برای کودکان، ترجمه از منابع خارجی با
جلد اعلام و شمیم بها ۷۰، ۵۰ ریال
 - ۱۱- کتاب برق: از مجموعه کتاب برای کودکان، ترجمه از منابع خارجی با جلد
اعلام و شمیم بها ۸۵، ۶۵ ریال
 - ۱۲- نهضت‌های ملی ایران از سوك يعقوب تا سقوط عباسیان:
تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) بها ۵۵۰ ریال
- قیمت ۱۲۰ ریال

سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوپانی
شماره مسلسل: ۱۴



فره‌ایزدی

رازی پروزی ایرانیان بر تازیان

از
دکتر نصره الله کاسمی

فروردین ماه ۲۵۳۵ شابهشاهی

مجموعه تاریخ و فرهنگ ایران

از این کتاب يك هزار نسخه بر کاغذ ۸۰ گرمی در

شرکت افست (سهامی خاص)



چاپ شد

کلیه حق طبع و نشر به بنیاد نیکوکاری نوریانی تعلق دارد

دیاچه کتابی که بشماره $\frac{۱۶۴۲}{۵۴/۱۲/۲۰}$ در دفتر مخصوص کتابخانه ملی ثبت شده است

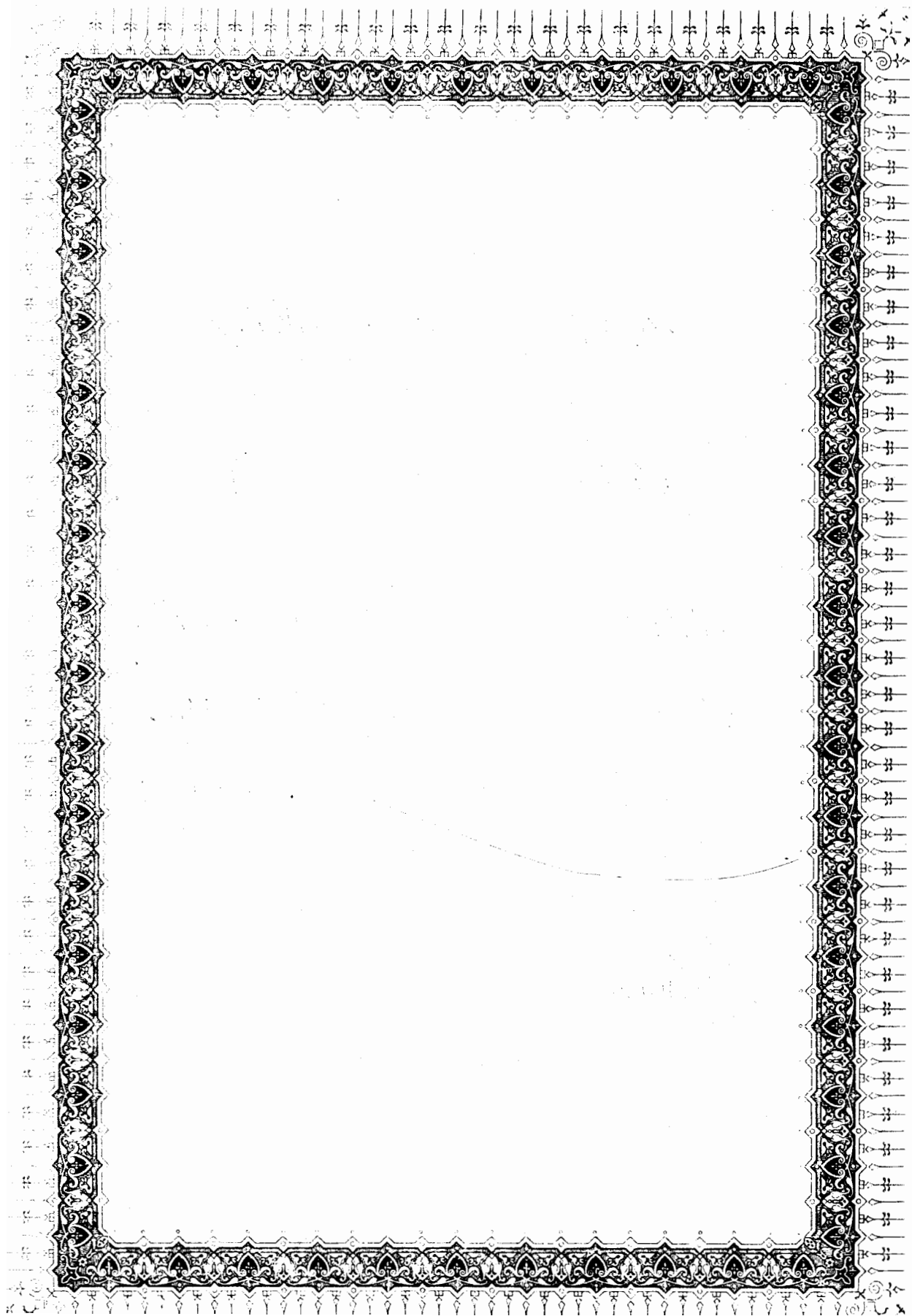
بروزگار فرخنده پادشاهی شاهنشاهی آریامهر

علی حضرت بهایون محمد رضا پهلوی

طبق بند ۲ ماده «الف» اساسنامه «بنیاد نیکوکاری نوریانی»
این کتاب از سلسله انتشارات بنیاد بنام «مهر» ایزدی
وزارت نیروی ایرانیان برتازیان چاپ و نشر شد.

فروردین دوهزار و پانصد و سی و پنج شاهنشاهی

رئیس هیئت امنا، دکتر منوچهر اقبال



بنام خداوند بخشنده مهربان

داین حضرت خد که خواست خلوه داران و تاراج‌های اندوه‌ناشان بزرگ دانش ورده و بزرگستره تهنیت بنایان خودشان را بچوای آریا مکر و کینه‌نشان کشور آند و معلوم ترقی و فعالی پسند شده است. محبت آغای نمرتی قربانی بای خدمت و بزرگوار بنیادی تهنیت آند است که خوداری از انسان‌نشان بای استخوان و باطن مرید

بنیاد دیکو کوری نویانی که مرکران است و باقی‌ماندن است و مریدان یا عاقل را کوشه می‌داده باشد مرید است خیر و غیره و تهنیتی که طبق قوانین و مرسوم کلی برای مدت

فامرد و شهره ۱۳۶۶ قمری ۲۳ دیه ۱۳۵۰ قیمت رسیده و لکن آن در شهره ۷۸۵۹ قمری ۳۰ دیه ۱۳۵۰ در روزی کشور و آثار باقی‌مانده است. متعاضد و هدایت است از:

الف۔ اُمور فرہنگی

- ۱- چاپ نفیس ترین قرآن کریم
- ۲- تطویر دانش و نیز گردان تبیین و تألیف و ترجمه کتابهای سودمند و ابرار و مغزهای علمی و ادبی
- ۳- تلاش و کوشش برای خنثی کردن پستی از جوهر نفیست قلابی و اجزای برآمده های مختلف فطرته اش تا کارکنان مردم بخصوص نسل جوان بچشم گفت و نوشتن درست پاری
- ۴- تکثیر و ترجمه و تصحیح و نشر و طبع کتابهای دینی و وطنی و اجتماعی و ادوالمعروف
- ۵- مجسمه سازی از کتب دینی نفیس که در کتابخانه های عمومی و یا شخصی موجود است
- ۶- تطویر و طبع و نشر و ترجمه و نشر نفیست قلابی و اجزای برآمده های مختلف علوم و صنایع و ادبیات و اخلاق و معارف و معنود
- ۷- تألیف و طبع و نشر کتابهای ساده و آسان و نیز برای جوانان که کودکان و نوجوانان و ادبیات و اخلاق و معارف و معنود
- ۸- ترتیب مناسبه های ادبی و علمی و تفریحی و جوانمردی و جوانمردان

ب۔ امور صنعتی و مہری :

- ۱- تائیس آرموگنا چاپ، ابعایت قوانین، و دسترات مؤسسه
- ۲- اعلای جواز دودیکت و دودیکت، بیکت کتب نفیس سال ارجمافن چاپ و دستراتی
- ۳- اعلای جواز نقدی، ابعایت مشافحت، چاپ بترین کارگران مست، چاپخانه، ابعایت کتب نفیس، مطبات فی
- ۴- اعلای دلال طلاق و ترقو، بترین مستسات طبع سال

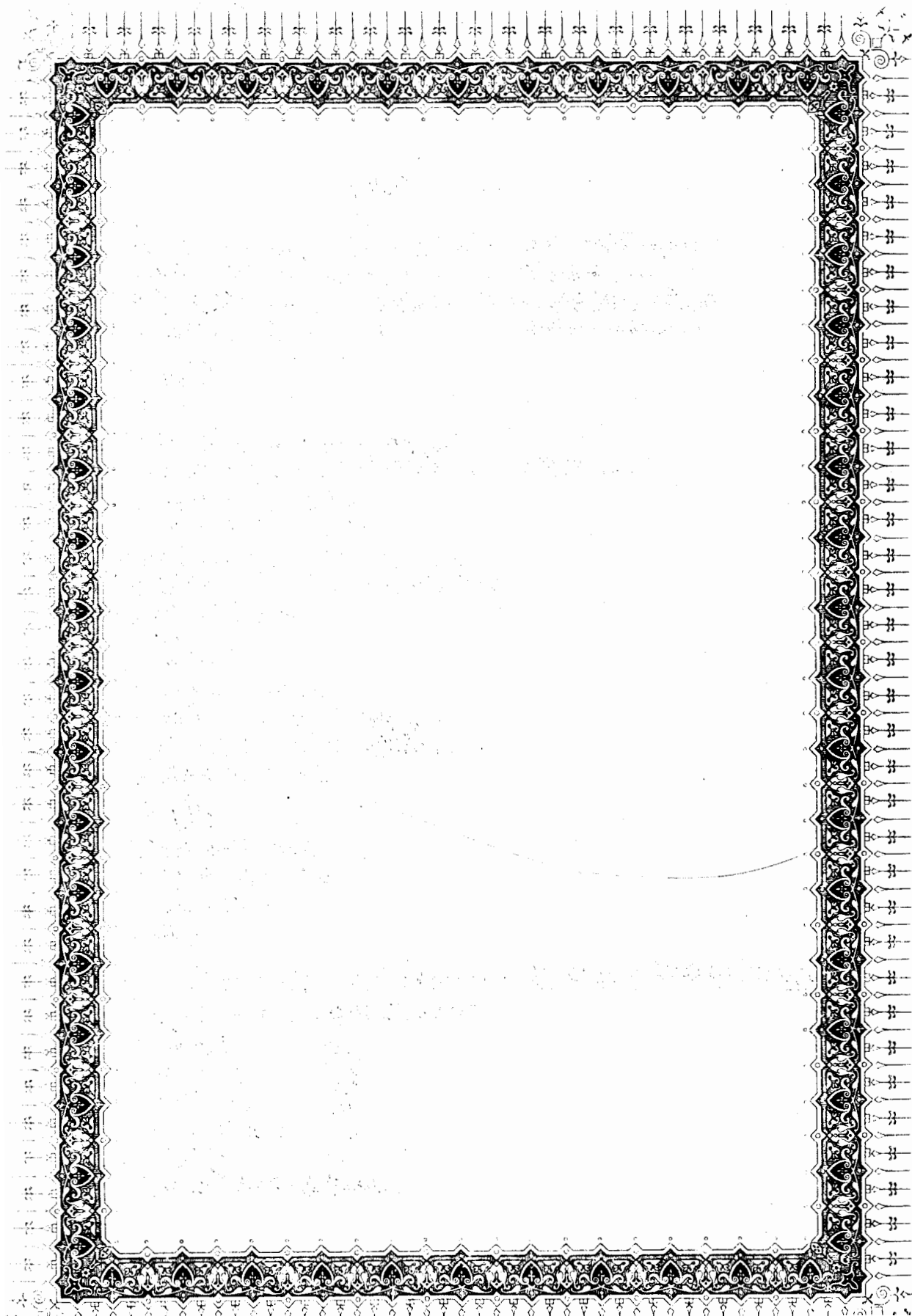
ج۔ اُمور اجتماعی

- ۱- تائیس گت بجا - ارمات قوان و مقررات معلوم
- ۲- احای هزی تمیل باور مشدوبی صامت از خاود و شست
- ۳- احداث سامانهای سکونی از رزن قیمت
- ۴- احکام و ناگاه و طارسان

اصحاب بیت ائمه، جابر بن عبد الله، حماد بن محمد، قتال - حماد بن محمد بن عوفی - دکتر نصرت الله کامی - حضرت ابنه معنیان - تیمور بهاییان - یوسف خورشید قزوینی - و دکتر ابوالحسن باقر

در طبقه نوزخ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸،

- [illegible]



براین شمع، بس باد صرصر گذشت،
چراغ خدا بود، خامش نگشت.



بهر بار، آن فرۀ ایزدی
از او ساخت کوتاه، دست بدی.

به یگانه فرزندم محمد کاسمی و بهمة پسران و
دختران این آب و خاک پاك درود میفرستم و آرزو
دارم ایران بزرگ را که چون آفتاب عالمتاب
در دل قاره آسیا میدرخشد و فرو شکوه دارد و
فرهنگ نامدار ایرانی را که مانند گوهر شیچراغ
بر تارک تمدن جهان می تابد و نور و نیرو می بخشد
همیشه دوست بدارند و بداشتن چنین میهن و
فرهنگ بنازند و ببالند.

مکتر نصره الله کاسمی

دستبرآمده کاسمی

.... جنگ و تیر ایرانیاں با بیگانگان و دشمنان و استقامت
و درود و ازاد و مردم ایران، از زن و مرد و پیر و جوان و عارف
و عامی، باناخن و دندان و تیغ و سنان و اندیشه و خامه و
زبان، جانانه و دلیرانه، در همه جا و همه گاه، با آنان جنگیده
و سرانجام، بسیاری فرقه ایزدی پیر و زور و پیید و سر بلند شده اند
این دفتر سیاحتی است در تیانج هنست های ملی
ایران که در سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی چاپ
و نشر شد و چون پاره چکیر از این نبرد همیشگی را در بردارد و
نشان میدهد که چگونه ایرانیاں، پس از چندین قرن کوشش و جنبش،
بپایمردی و دستپارسی فرقه ایزدی، تازیان را برانو و فرزند
و بخاک و خون کشیدند، شایسته چنان دیده شد که جدا گانه
و بطور مستقل نیز چاپ و نشر شود. این فرقه ایزدی، بیکدم،
ایرانی را تنهادر مانگذاشته است و نخواهد گذاشت و
هم اکنون که بسال دویست و پانصد و سی و پنج شاهنشاهی
بهیستم، باز پرتو آن، چون اختر فروزان، در چشم و دل و سیر
ایزانی، میدرخشد و بدور و نزدیک نور میپاشد.
تا کور شود و هر آنکه نتواند دید

چراغ خدا

بهشت برین خاک ایران ماست،
چه باشد بهشت برین؟ جان ماست.

نکو دار او را که بنگاه تست.
بدو شادمان جان آگاه تست.

عزیز است گر او، تو باشی عزیز.
وگر خوار باشد، توئی خوار نیز.

تو چون مرغی و این وطن پر تست.
همان فر او خواه کان فر تست.

وطن میزبانست و تو میهمان،
نگهدار آزمون این میزبان.

که روزان شبان خوان بیارایدت،
دهد آنچه دل خواهد و بایدت.

تو فرزندی و این وطن مام تو،
برآورده نام او نام تو.

ممان! تا بر این مام یازند دست،
ترا در جهان نام سازند پست.

هر آنکو ندارد بدل مهر او،
بنشگفته خواهد گل چهر او،

دلش جایگاه غم و درد باد.
بسینه درونش نفس سرد باد.

بلا دیده بسیار ایران ما،
نگه داشتش فریزدان ما.

بر این شمع، بس باد صرصر گذشت.
چراغ خدا بود، خامش نگشت.

بسی دید قهر خزان ایندرخت،
از آنجا که بودش بنوشاخ سخت،

نجنیید، خود ز آنهمه تندباد،
قویتر شد و سر بیالا نهاد.

بر آورد برگ و گل آورد بار،
شد آراسته همچو خرم بهار.

چو سرو سہی نیست بر وی نشان،
ز آسیب دی وز جفای خزان.

بہر بار، آن فرء ایزدی،
از او داشت کوتاہ دست بدی.

چنین خواہدم دل ز یزدان پاک،
کہ تا گیتی آراید از آب و خاک،

مر این شاخ را سبز و بالان کند.
بر او بلبل مست نالان کند.

مدہ گوش، برگفت نابگردان،
تو خوبی، مرو از قفای بدان.

یکی گوش کن از من، این نوسخن،
فراموش مکن، راہ و رسم کہن.

مزن، خیرہ، بر دامن دیودست،
بدل باش پاکیزہ یزدان پرست.

کہ بیدینی، انجام بیدانشیست،
بہ بیدانشان بر، بیاید گریست.

دلیر و جوانمرد و آگاہ باش،
فزاینده نیروی شاہ باش.

که روشن تر ا دیده، از بخت اوست،
سرافرازی، از پایۀ تخت اوست.

نباشد اگر تیغ خونریز او،
همان دانش و رای و پرهیز او.

بر دشمنت، سر شود زیر دست،
بر آشوب دست جایگاه نشست.

ترا ای پسر، تا بود جان بتن،
فرامش نکن: دین و شاه وطن.

دکتر نصره الله کاسمی

بنام خداوند بخشنده مهربان

دیباجه*

هرچند پیروزی و چیرگی تازیان بر ایرانیان، سرانجام در میدانهای خونین جنگهای «قادیسی» و «جلولا» و «حلوان» و «نہاوند» مسلم و معین شد و شمشیرهای راست و پهن و خنجرهای تیز و آبدار پارسی، در برابر تیغهای کث و باریک و تیرهای لاغر و دوکی شکل تازی، تاب نیاورد و درهم شکست و دریای بیکران و موج لشکریان آراسته و پیراسته و از پای تا سر غرقه در آهن و پولاد ایران، از پیش سپاهیان لاغر اندام و سروپا برهنه عرب، از پای درآمد و روی به هزیمت نهاد، اما، بدون شك و تردد، مقدمات و تمهیدات و معدّات این شکست، از مدت‌ها پیش، در داخل سرزمین پنهانور ایران و در پهنه فراخ دستگاه با فروشکوه و رونق و آبروی شاهنشاهی ساسانیان، فراهم شده بود.

هرچند پس از این شکست‌ها، بیکباره، درهای کشوری بزرگ و سترک، ممتلی از امتعه رنگارنگ و اقمشه گوناگون و لبریز از مال و منال فراوان و خواروبار و خواسته بیرون از حد بیان و انباشته به گنجهای سیم و زر و آگنده بخزانهای دروگوهر، بروی تاراجگران سروپا برهنه و یغماگران تشنه و گرسنه، گشوده شد، ولی کلیدهای قفل‌های سنگین درها و دروازه‌های پولادین این ذخائر و دفائن گرانبها و نایاب، از سالیان پیش، در میان مشت قوی و استخوانی و انگشتان باریک و لاغر این تازه بدوران رسیده

* دیباجه بر کتاب نهضت‌های ملی ایران که از طرف بنیاد نیکوکاری نوریانی طبع و نشر شده است.

راز بقای ایران

های نوچرخ قران گرفته بود.

از آنرو، عربان توانستند، بی هموار کردن رنجی گران برتن خویش، درهای بسته ایران را بگشایند و آنچه را در عالم خواب و خیال هم باور نمیداشتند بتاراج و یغما ببرند.

چنانکه یاد شد، شیرازۀ سترک و ستبرو استوار و سخت دفتر دیوان شاهنشاهی چهارصد سالۀ ساسانی، در اواخر کار، چنان سست و نادرست شده بود که با کوچکترین تکانی از هم گسیخت و اوراق آن، چون برگ های خزان دیده، باین سو و آنسو افتاد! ریشه در خاک افشاندۀ درخت کشتن و تناور سلطنت قدیم و قویم فرزندان اردشیر بابک و شاپور ذوالاکتافی و خسرو پرویز بدآنسان از هم پاشیدگی داشت که از وزش نسیمی ملایم، بیکباره، از دل خاک، بیخ و بن بگسلانید و مانند کوهی گران بر خاک افتاد و شاخ و برگ آسمان سای و گل و بار دل آرای آن لگدکوب سم ستوران شد!

اردشیر بابک که شاهنشاهی بزرگ ساسانیان را پایه نهاد، مردی پاکدل و استوار و خردمند و هوشیار بود. او توانست از ایرانی درهم ریخته و از هم گسیخته و مردمی پریشان و بی سرو سامان، مملکتی پهناور و آباد و ملتی توانگر و آزاد پدید آورد. چندان از شهریاران بزرگ این سلسله نیز، در ارتقاء و اعتلاء این شاهنشاهی بیهمال، بذروۀ کمال، کوششهای گران کردند و رنجهای فراوان برخویشتن هموار ساختند. این پادشاهان، علاوه بر کاردانی و هوشمندی سرشتی، از میامن خیراندیشی و مصلحت بینی و خردمندی و بینشوری و زیران و دانشمندان و رای زنان و سلسله جنبنانی مانند بزرگمهر و تنسر، یعنی بهره یافتگان از تعلیمات بزرگان و فیلسوفانی مانند زرتشت پیغمبر و جاماسب حکیم نیز، کامیاب و کامروا بودند و در امور مملکت داری و مراتب کشورمداری، حزم و احتیاط و عقل و تدبیر را راهبر و راهنما داشتند و هیچگاه نفس سرکش و اماره و هوی و هوس تندلگام گسیخته را دستخوش نمی شدند و بعقائد و آراء خود و خویشان نادان و اطرافیان جاه طلب و مشاوران مقام دوست و دوستان سودجوی شیفته و فریفته نبودند. نیک

فره ایزدی

میدانستند که باید با دستیاری و پایمردی درایت و حصافت و انصاف و عدالت و مروت و فتوت حکومت کنند و در هرکاری اندازه نگاهدارند و قواعد و اصول و موازین و حدود را رعایت نمایند و در اقدامات و انتخابات و انتصابات بضوابط بیش از روابط اهمیت دهند.

طبق ناموس مسلم آفرینش، این دولت جوان و توانا، رفته رفته پیرو ناتوان شد و زمام کار، خواه ناخواه، بدست کسانی افتاد که آمادگی و شایستگی این امر را نداشتند. از آنرو در اواخر عهد ساسانی، عوامل فساد و تباهی در ایران رخنه کرد و مانند زنگ آهنی که ستونهای آهنین را بخورد و چون موریانه ای که تیرهای چوبین را بجود، ارکان و قوائم بنای ملك و ملت را سست و متزلزل ساخت. امراض اجتماعی و مفسد اخلاقی و انحطاطات روحی و هرج و مرج سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، چون آسیب سرطان و آزارخوره، به پیکر جامعه حمله برد. پایه و مایه دین و آئین بهی و نظام و قوام عقیده و ایمان اهورامزدائی، پریشانی و نابسامانی را دستخوش شد و افکار و امیال بودائی و مزدکی و مانوی و مسیحی یکنوع هرج و مرج دینی و مرامی و مسلکی فراهم آورد. مبلغان مسیحی، در مغرب ایران و در کنار شوش پایتخت سلطنت، دیرها برپا ساختند و به تبلیغ نصرانیت پرداختند. پیشوایان بودائی، در مشرق ایران، در شهر بلخ، معبدها پایه نهادند و بترویج آئین بودائی گرائیدند. در مرکز ایران هم گروهی از مغان بکار خود مشغول بودند. در این گیرودار و انفسا و هنگامه غوغا، مؤبدان و پیشوایان زرتشتی، که همیشه راهبری و راهنمایی مردم را بسوی راستی و درستی و پاکی و روشنی و خردمندی و هوشیاری برعهده داشتند، بارفتار ناسزا و کردار ناروای خود، آنانرا بسوی گمراهی و تباهی کشانیدند و بجای آنکه خلق را از پیروی هوی و هوس و گرائیدن بخواری و زبونی و نارسستی و نادرستی باز دارند، بلذت بردن از شادخواری و میگساری و تن آسانی و غوطه خوردن در عیش و نوش و شب زنده داری و خوشگذرانی سوق

راز بقای ایران

دادند. دیوان مملکت و خزانه ملت که همیشه در دست گروهی از امانا و صلحا قرار داشت که براستی گفتار و درستی کردار و حفظ و صیانت بیت‌المال، از گزند و دستبرد متخپیان و متجاوزان، معروف و مشهور بودند، در چنگک مشتی بی‌خرد و نادان افتاد که از پارسائی و پرهیزگاری و امانت و دیانت بدور بودند. امواج دروغ و فریب و ناپرهیزگاری و تبذیر و اسراف و اتلافی مال و منال و گشادبازی و قوم و خویش‌نوازی و خلاصه عشوه‌گری و رشوه‌دهی سراسر مملکت را فرا گرفت. مقامات و مناصب مملکتی و القاب و عناوین دیوانی، که همواره با افرادی تعلق می‌گرفت که در امور کشوری و لشکری سابقه خدمت و ملکه تجربه داشتند و بکرات مراتب لیاقت و درایت و کیاست و کفایت خود را بمنصه بروز و شهود رسانیده و در میان مردم حرمت و آبرو و نام و نشان نیکو بدست آورده بودند، نصیب کسانی شد که جز اصل وراثت و فخر خانواده و خویشاوندی و انتساب بمراکز قدرت و یا پرداخت سیم و زر و یا بکاربردن وسائل و وسائط شرم‌آور دیگر، فضلی و هنری نداشتند. لاجرم کارهای بزرگ با افراد کوچک و شغل‌های خطیر باشخاص حقیر و اغذار گردید و مردم آزاده و وارسته و کاردان و آزموده بکنار رفتند و یا بکنار گذاشته شدند و در هر دو حال بکنج خانه‌ها خزیدند. بجای سخنان حکیمانه و آراء بخردانه و حکایات فلسفه‌آمیز و روایات عبرت‌انگیز که از بیداری و هشیاری و کاردانی پادشاهان و مؤبدان و وزیران و امیران و سرداران و سالاران ایرانی شایع و سائر بود، مطالبی از آنان نقل محافل و نقل مجالس شد که همه از خوشگزرانی و بزم‌آرائی و بی‌بندوباری و بیکاری و بیماری و هرزه‌درائی و یاوه‌گوئی و مستی و پستی حکایت و روایت میکرد. خلاصه تن‌پروری و تن‌آسائی و کژری جای سلحشوری و پهلوانی و راستی را گرفت.

در زمان یزدگرد سوم، فساد و تباهی و آشفتگی و پریشانی در بار سلطنت و دستگاه دولت و انحطاط سیاسی و انقراض اخلاقی و تدنی اقتصادی و سقوط اجتماعی و درهم‌ریختگی و از هم گسیختگی

فره ایزدی

سازمانهای اداری و دینی و فرهنگی بسطح بالا و بعد اعلاء رسید. همه اینها، آشکارا، نشان میداد که شاهنشاهی چهارصدساله ساسانی پیر و نالان و سست و ناتوان شده و چرخهای دستگاه عظیم و جسیم اداره کشور مقتدر و پهنآوری که در اینسوی بحرالروم، باشتاب برق و باد، گردشی منظم و مرتب و آنسوی بحرالروم را به بیم و هراس داشت، زنگنه زده و از کار افتاده است و سازمانهای کشوری و لشکری که در اعتلاء و انجلاء و ارتفاع و ارتقاء ملک و ملت نقش سازنده و رهبری و راهبری دارد، نفوذ و قوت و رسوخ و قدرت خود را از دست داده است. دراین بساط، دیگر نه سری است و نه سروری که بتواند، بادست توانا، رخنهها و شکافهای قوائم و قواعد مملکت را مسدود کند و از سر پنجه مشکل گشا، گرهها و عقدههای رشته کارها را از هم بگشاید. هر کس که بامداد زودتر از خواب برمیخاست، میخواست بر دیگران حکومت کند، بطوریکه پس از خسرو پرویز، در مدت کمتر از چهار سال، بیش از دوازده تن زن و مرد، یکی پس از دیگری، بر تخت شاهی نشست و تاج مهبی بر سر نهاد ولی چند روزی نگذشته، در چنگال فتنه و آشوب گرفتار آمد و از تخت به تخته کشیده شد!!

آوازه این اوضاع ناهنجار و احوال اسفبار، در سال ۱۴ هجری، به عمر بن الخطاب، خلیفه مسلمانان، رسید و او دانست که شیرویه، شاهنشاه پارس، در گذشته و دختر او، پوران دخت بر تخت سلطنت نشسته است و مردم ایران شهر، از وضع و شریف، در چنگ جبار و چنگال قهار نفاق و شقاق و ظلم و ستم و فساد و تباهی و هرج و مرج گرفتارند و دیهها و شهرهای آباد و حاصلخیز و انبارهای ممتلی از نعمت و مکت و دکانها و بازارهای انباشته از متاعهای گوناگون و قماشهای رنگارنگ و کنجینههای آکنده بسیم وزر و دروگر و خزانههای لبریز از انواع ساز و برگ و سلاح جنگ نگهبانی و پاسبانی ندارد. ایرانیان رنج دیده و ستم کشیده تشنه عدالت و امنیت و حریت و مروت و در انتظار نیروئی یا نیرومندی هستند که از راه برسد و چهره زندگانی آنها را دگرگون

راز بقای ایران

سازد و این اجحاف و اعتساف طاقت فرسا و تبعیضات ناموجه و ترجیحات بلامرجح و امتیازات روحگداز طبقاتی را از میان بردارد. از آنرو، عمر وقت را مناسب و فرصت را مساعد یافت و بایران هجوم آورد. تا سال ۱۶ هجری، بمدت چند سال و بطور پراکنده، میان ایرانیان مقاوم و عربان مهاجم، زد و خوردهای کوچک مرزی جریان داشت. در این مدت، ایرانیان با اصول دین جدید، رفته رفته، آشنا شدند و گمگشته خود را در آن یافتند و دانستند آنچه میخواهند در این نظام نوین نهفته است. اساس این شریعت تازه بر مساوات و مواسات و برابری و برادری و حکومت مطلق حق و عدل و داد و توزیع بیت المال و تقسیم مشاغل و مناصب، بر پایه احتیاج و استحقاق و لیاقت، نهاده شده است. بجای آنکه انسانها را، بر مبنای حسب و نسب و مقام و منصب و نزدیکی بمرکز قدرت، قدر و منزلت دهند، آنان را، در ترازوی حساس و دقیق آن اگر مکم عند الله اتقیکم توزین و تقدیر میکنند. بدین حساب، توانگر و بینوا و شاه و گدا، در برابر قانون، یکسانند و سید قریشی را بر سیاه حبشی فضیلتی و مزیتی نیست الا بتقوا و پرهیزگاری.

در سال ۱۶ هجری، بیست تاسی هزار «برهنه سپهبد و برهنه سپاه» عرب، بسرکردگی سعد وقاص، برابر دو بیست هزار لشکریان غرقه در آهن و پولاد ایرانی، بفرماندهی رستم فرخ زاد، صف آراستند. از آغاز کار روشن بود که پایان چه خواهد بود! زیرا در اینجا، تنها جنگ شمشیر با شمشیر و تیر با تیر و نیزه با نیزه نبود، بلکه نبرد ایمان و عقیده با بی ایمانی و بی عقیدگی و پر خاش رو حیه قوی و توانا با رو حیه ضعیف و ناتوان و کشمکش نظام اجتماعی پیرو فرتوت و پوسیده با اصول اجتماعی جوان و برومند و بالنده و ستیز حکومتی عشو ه گر و رشوه گیر با شریعتی پرهیزگار و پارسا بود. نتیجه کار، زودتر از آنچه پیش بینی میشد، روشن گردید. ایرانیان پسر از شکست نهاوند یا فتح الفتوح، مانند تشنگانی که به آب برسند و گرسنگانی که به نان دست یابند و گلو فشر دگانی که بهوا نیازمند باشند دین جدید و نظام نوین را که

فره ایزدی

بانان آزادی و رهائی از چنبره فشارنده ظلم و ستم و تبعیض و استبداد و ناامنی میداد، با جان و دل، پزیرنده شدند و قدم نورسیده را گرامی داشتند.

حاصل همه این سخنان آنکه، علل و موجبات شکست ایرانیان از تازیان، در داخل خود ایران و از مدت‌ها پیش فراهم و آماده و مهیا شده بود و مگر نه مشتی مردم بیابانی، بی‌ساز و برگ و بینوا و تهیدست، یارای آن را نداشتند که بر شاهنشاهی فخیم و فاخر ساسانیان و امپراطوری قادر و قاهر ایرانیان پیروز شوند. آری: چون نیک نظر کرد پرخویش در آن دید،

گفتا ز که نالیم که از ماست که برماست!

تو چون خود کنی اختر خویش را بد،

مدار از فلک چشم، نیک اختری را!

سرانجام، سرنوشت ایران و سرگذشت ایرانی، بهمان پریشانی و نابسامانی گرفتار آمد که رستم فرخ‌زاد، بازپسین سردار بزرگ ساسانی، از میدان جنگ قادسی، درنامه انباشته بسوز و شور درون و آلوده بعرق و اشک و خون، به برادر نوشت و خود، پس از سه روز نبرد سخت، تشنه و خسته و آزرده و نفس گسسته، در بیرون از میدان آوردگاه و در دامنه کوهی بلند و در میان گردوغبار برانگیخته‌ای که چشم‌ها را فرو پوشانیده و نفس‌ها را در درون سینه‌ها حبس کرده بود، به شمشیر سعد و قاص پرخاشگر، فرمانده سپاه عرب، از پای درآمد و تن جنگی او بخاک اندر افتاد و لشکریانش هزیمت گرفتند!!

او رفت، ولی امروز مانامه ارزنده و آموزنده او را، در میان شاهنامه، اثر حماسی جاویدان و لایزال فردوسی توسی، برابر خود داریم و میتوانیم، از درون آن جام جهان‌نما، اوضاع ایران را، پس از آن شکست‌ها، آشکارا، به بینیم.

رستم فرخ‌زاد، پسر هرمز، سپهداری خردمند و گرد و جهاندار و بسیار هوش و ستاره‌شمر بود و همینکه لشکریان ایران، برابر سپاهیان تازی، در قادسی، صف آراستند، پیش از آغاز

راز بقای ایران

نبرد، اضطراب نهاد و اختر گرفت و در گردش ستارگان نگر است
و همه بودنیها را بدید و بدانست و به برادر چنین نوشت:

..... روز اهریمنی فرا آمده و بخت عرب بر عجم چیره شده
و چهره چرخ گردان با ایرانیان دگرگون گشته و از آزادگان پیوند
مهر پاک بریده پیروزی را در این جنگ هیچ روی و آب شاهان را
راهی بدین جوی نیست. ستاره جزیر زیان ایرانیان نمیگردد و
خانه پادشاهی از اختر تهی و روزگار نابودی فیروزی و فرهی
است. بزرگانی که در قادسی همراه مانند درشت و با تازیان دشمن
هستند و حتی گمان کنند که توانند زمین را از خون دشمن جیحون
سازند. اما از راز سپهر آگاه نباشند و ندانند که این رنج کوتاه
نیست و چون بر تخمه ای روزگار پادشاهی بگذرد دیگر از رنج در
کارزار سودی نیاید. من روئین تن اگر نیزه بر کوه روئین زنم
بگذرد، اما تیر و پیکانم که از آهن بگذرد برتن های برهنه تازیان
کارگر نباشد و تیغم که گردن پیل و شیر بیفکند و برخاک اندر
آورد، پوست عریان عربان را نمی برد. روزگاری سخت در پیش
است و از سرنوشت ایرانیان و سرگذشت ساسانیان چشم گریان و
دل بریان میشود. تاج و تخت و فروبخت از میان میرود و چهارصد
سال دیگر کسی از تخمه ایرانی بر تخت شاهنشاهی نه نشینند.
رنجهای دراز تبه گردد و نشیبی پس از این فراز می آید.....

بر لحد یکی دیگری برخورد،	بداد و بیخشی کسی ننگرد.
ز پیمان بگردد و از راستی،	گرامی شود کژی و کاستی.
بیاده شود مردم رزمجوی،	سوار، آنکه لاف آرد و گفتگوی.
نهایی بترز آشکارا شود،	دل مردمان سنگ خارا شود.
بداندیش گردد پدر بر پسر،	پسر همچنان بر پدر چاره گر.
شود بنده بی هنر شهریار،	نژاد و بزرگی نیاید بکار.
بگیتی نماند کسی را وفا،	روان و زبانها شود پر جفا.
ز ایران و از ترک و از تازیان،	نژادی پدید آید اندر میان،
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود،	سخنها بکردار بازی بود.
همه گنجها زیر دامن نهند،	بورزند و کوشی بدشمن دهند.

فره ایزدی

چنان فاش گردد غم و رنج و شور،	که رامش، بهنگام بهرام گور.
نه جشن و نه رامش، نه گوهر نه کام،	بکوش زهرگوله سازند دام.
زیان کسان از پی سود خویش،	بجویند و دین اندر آرند پیش.
ز بیش و پیشی ندارند هوش،	خوش نان کشکین و پشمینه پوش.
بریزند خون از پی خواسته،	شود روزگار بد آراسته.
چو بسیار از این داستان بگذرد	کسی سوی آزادگان ننگرد.

آنچه این سردار ایرانی هوشمند و ستاره شناس، از گردش ستارگان، در خانه های اصرطلاب، دید و نوشت و گفت بر همان قرار روی داد.

پس از شکست قادسی و کشته شدن رستم فرخزاد، یزدگرد، آخرین شهریار ایران، برسان باد، بسوی خراسان رفت تا بیاری مرزبانان آن سامان لشکر گرد آورد و بر دشمن تازد و تخت و تاج دلا فروز از دست رفته را، از نو، بچنگ آورد. اما در مرو، به نیرنگ ماهوی سوری، کنارنگ مرو، به نبرد با ترکان گرفتار آمد و با همه دلاوریها و هنرنمائیها، سرانجام شکست خورد و بیچاره شد و بگریخت و بناچار به آسیائی، پر از گندم و خاک و گیاه، پناه برد و سه روز در آنجا نهان ماند. همینکه ماهوی سوری از این راز آگاه شد خواست تا بزندگانی او پایان بخشد و با آنکه بزرگان او را پندها بدادند و از این اندیشه بازداشتند ننیوشید و با سیابان فرمان داد که سر یزدگرد را از تن جدا کند و گرنه سر او را ببرد و کسی را از گوهر وی زنده نگذارد. خسرو، آسیابان بسیمایه و تنگدست و بیهوش و بی نام و کام، شبانگاه که ماه بر تخت آسمان نشست، بسوی آسیاب و بنزدیک شاه آمد و بدستور ماهوی بدنژاد و پلید و بی شرم و آبروی، بیپناه راز گفتن در گوش یزدگرد، باو نزدیک شد و بناگاه دشنه ای بر تهیگاه شاه زد. سرو افسر شهریار ساسانی، در حالیکه بر فرش از کاه و گیاه خشک نشیمن و سفره ای از نان کشکین و تره ناسزاوار جویبار برابر داشت و در انتظار رسیدن (برسم) بود که بدست گیرد و برسم و آئین ایرانیان نژاده

راز بقای ایران

غذا بخورد، بخاك افتاد. سواران ماهوی سوری خبر شدند و بیامدند و بند قبای بنفش شاه بگشودند و جامه شاهوار و افسر و طوق و كفش زرین و کوشوار او بر بودند و تن پر از خون او را، با همان پهلوی بشمشیر چاك شده، بآب اندر افکندند.

از تاریخ کشته شدن یزدگرد. بسال ۳۱ هجری قمری (۶۵۲ میلادی) تا سال ۲۵۹ هجری که آفتاب دولت عباسیان، آخرین وارثان حکومت تازی و از بیخ و بن براندازان سربلندی و سرافرازی ایرانی، بافول رو نهاد و نخستین پادشاه، از تخمه و نژاد پاك و پاکیزه ایرانی، بنام یعقوب لیث صفار، از نو، بر تخت کیانی بنشست و تاج دلافرز شاهی بر سر نهاد، مدت ۲۲۸ سال گذشت. در این مدت، بقول فردوسی، اهرمن چهرگان از دانائی و شرم بی بهرگان و زاغساران بی آب و رنگ که هوش و دانش و نام و رنگ نداشتند، بتاخت و تاز پرداختند و پاسخ خواب انوشیروان پدید آمد و از ایران، بخت گردن کشید و از تخت، آب و رنگ بپراکنید و مردان شکم گرسنه و دیهیم جوی تازی، چون هیوان سست و گسسته مهار، از (اروندروود) گذشتند و پود و تازی از این بر و بوم درست برجای نگذاشتند. آتش را در آتشکده ها بمیراندند و نوروز و جشن سده را تیره و تار کردند و از رونق و آب بیفکندند. هر جا، روزنی فروزان از بارقه ایران دوستی و فروغ میهن خواهی دیدند، با مشت هایی پر از گل و لای آنرا بینداشتند و بستند و هر کجا، آوازی، دره های زنده ساختن و بلند نام کردن قلمرو یزدان پرستی و راست گوئی و دلاوری و مردی و سرزمین یکتا پرستی و زور آزمائی روشنی با تیرگی و میهن اندیشه نیک و رفتار نیک و گفتار نیک، از سینه برآمد، در گلوگاه و خشکنای خاموش و خبه کردند و هر سو، دستی نیرومند بقبضه شمشیربرانی و تیر خدنگی در چله کشیده کمانی و دسته خنجرى در گره فشرده مشتى و سوار یلی بر خانه استوار زینی و پائی در حلقه محکم رکابی یافتند، که برای راندن مهاجمان ستمکار و دشمنان غدار آماده قیام و اقدام است، با زور و فشار و خدعه و اجبار و نیرنگ و فریب، از پای

فره ایزدی

درآوردند و بزنجیر کشیدند و در زیر سیلی و تازیانه و تیغ و تبر یا در آتش و آب نابود و هلاک ساختند. اما با این همه قدرت و سطوت و خشونت و رعونت و تهدید و تطمیع و غصب و نهب و ستم و زجر و سرقت و غارت و روفتن و کوفتن و بریدن و دریدن و بالاخره سوختن و کشتن، بیک آرزو نرسیدند. پسر کار که بیندیشید دست یازیدند و به آن دست یافتند مگر بیک مقصود که هر چه تلاش کردند و آنچه در قدرت داشتند بکار بردند ولی بالاخره نتوانستند آنرا بیابند. برآستی این آرزو چیست و آن مقصود کدام است که دشمن پی گیر و بی امان، با آن تاب و توان، بالاخره نتوانست، در مدت ششصد سال ستمگری و فرمانروائی و شکنجه و حکمرانی و بیرحمی و مطلق العنانی و تاخت و تاز و زور آزمائی و روباه گری و آهوی گردانی و بکار بردن انواع و اقسام وسائل و وسائط و طرق شکننده و خردکننده اعدام و اهلاک، به آن برسد و بحصول آن توفیق یابد؟ برآستی، میخواهید این راز آفرینش را بدانید و این پدیده درخور ستایش را بشناسید؟

این گوهر پاک و آسمانی و آب حیات ظلمات زندگانی این جهانی چه نام دارد و در کجا یافت میشود؟ آیا خاص و ویژه یک فرد یا یک جمع یا یک قوم یا یک ملت یا یک امت است و یا در همه آفریدگان، بی توجه برنگ و نژاد و مذهب و مسلک، وجود دارد؟ من نمیدانم ماهیت آن چیست و از کجا منشأ و مولد دارد و چگونه نشو و نما میکند؟ نور است؟ یا نیرو؟ در دل جای دارد؟ یا در دماغ؟ و یا در همه ذرات جسم و جان؟ قدرت و قوت آن بیشتر است یا نیروی درهم شکسته شدن اتم؟ دوام و قوام آن فزونتر است یا عمر جهان گذران و تابش خورشید آسمان؟ اما همین قدر میدانم که این پدیده در هر قومی و ملتی و امتی وجود داشته باشد، او خواهد توانست، بدستیاری و پایمردی آن، از زیر بار و فشار سنگین خوارها آوار خردکننده ویرانی و پریشانی، کمر راست کند و از نو بپا برخیزد. او قادر خواهد بود از میان چین و شکن امواج خروشان و جوشان دریای خشمگین و طوفانی فتنه و آشوب، کشتی

راز بقای ایران

استقلال مملکت خود را بر هاند و بساحل نجات بیاورد. بنا بر این چنین مردمی همیشه زنده و پاینده و دائم و باقی و سرمد و جاوید خواهند بود و آثار فتور و سستی و زوال و فنا و فساد و تباهی و مرگ و هلاک در آنان راه ندارد. در سخت ترین و دشوارترین موارد زندگی، که از هیچ روزنی نوری نمی تابد و از هیچ گوشه ای رخسار امیدی روی نمی نماید و نیستی و نابودی امری حتمی و قطعی است، بناگاه، برایشان معجزه ای روی دهد و خارق عادت صورت بسند و کار بگونه ای دیگر درآید و چهره خورشید اقبال از پس حجاب سحاب درخشیدن گیرد. این معجزه های تاریخی که در دوران حیات دور و دراز ایرانی، بکرات، وقوع یافته است، مظهر و مجلای همان چیز است که مورد گفتگوی ماست و افسوس که نمیتوانیم آنرا بنامی جامع و مانع بخوانیم.

این آتش لایزال و جاویدان و این خصیصه سرشتی و فطری و این نیروی نهادی و بنیانی و این بارقه آسمانی و رحمانی و این برق سیال و جوال درونی و باطنی و این موج سرکش جوشان و خروشان ذاتی و آفرینشی. فره ایزدی یا روح پرفتوح و نبوغ پاک و تابناک ایرانی است، که بخواست خداوند ایران، همیشه در دل و جان ایرانی اصیل و نژاده جای دارد و چون فروغ خورشید فروزان و نور ماه تابان، بر سپهر نهاد او روشن و پرتوافکن است. هیچ نیروئی، در جهان هستی، آن قدرت و قوت و سطوت و سورت را ندارد که بتواند این روح را نابود و این چراغ را خاموش کند. زیرا نور خداست و نور خدا خاموش نشدنی است. **یریدون لیطفوا نورالله بافواهمم والله متم نوره ولو کره المشرکون.**

بلا دیده بسیار ایران ما،	نگه داشتش فر یزدان ما.
بر این شمع، بس باد صرصر گذشت،	چراغ خدا بود، خامش نگشت.
بسی دید قهر خزان این درخت،	از آنجا که بودش بن و شاخ سخت،
لجبید خود ز آن همه تند باد،	قوی تر شد و سر بیالا نهاد.
بر آورد برگ و گل آورد بار،	شد آراسته همچو خرم بهار.
چو سرو سبی نیست بروی نشان،	ز آسیب دی وز جنای خزان،

فره ایزدی

بهر بار آن فره ایزدی، از او داشت کوتاه دست بنی.

لقمه چرب و نرم آب و خاک ایران، با این وضع و موقع جغرافیائی و آب و هوا و محیط و فضای اقلیمی و نعمتهای بیکران زمینی و زیرزمینی خدادادی و آسمانی، همیشه دیگ حرص و طمع و آرزو و شره شکم همسایگان نزدیک و گرسنگان دور را بجوش و دهانشان را به آب انداخته است. در نقشه و طرح کشورگیری‌ها و جهانگشائیهای تاریخی، همیشه ایران آراسته و پیراسته و توانگر و بارور، مطمع نظر پادشاهان و فرمانروایان و سرداران و سالاران مشهور و نامدار بوده است. اقوام و ملل مختلف، از یونانی و رومی و هیاطله و تازی و ترک و مغول و عثمانی و افغان و روسی و انگلیسی و آمریکائی، در این کشور پهناور، که روزگاری از سند تا فرات و از حلب تا کاشغر و از جیحون و سیحون تا بحر احمر و دریای هند، وسعت و فسحت داشت، برای مدتی کوتاه یا دراز، جست و خیز و تاخت و تاز داشته‌اند و برای تسخیر و تصاحب تمام یا قسمتی از آب و خاک زرخیز و منابع و منافع حرص‌انگیز آن، از هیچگونه زور و فشار و سختی و اجبار فرو نگذاشته‌اند و بویژه بعضی از آنان، از روی کمال قساوت و شقاوت و نهایت خشونت و رعونت، کوشیده‌اند، با بکار بستن نقشه‌های شیطانی و طرحهای اهریمنی خود، فکر و روح ایرانی، یعنی همان فره ایزدی نژادی و بارقه فطری را، که علت تام و تمام جاویدانی ایران است، بکشند و خاموش کنند. اما، همیشه تیرشان بسنگ خورده و هرگز بارشان بمنزل نرسیده است.

در اواخر خلافت امویان حتی توفیق یافتند، نامه‌ها و دفترهای دیوانی را که تا آن زمان بزبان پارسی بود، بزبان عربی برگردانند و ریشه زبان نفزو با مغز دری را، بیکباره، از سرزمین ایران براندازند. ولی امروز نه از امویان اثری است و نه از اموی دوستان و اموی پرستان. در صورتیکه ایرانی باقی و برقرار است و باز بهمان زبان فخیم و فاخر رودکی و فردوسی سخن میگوید

راز بقای ایران

و شعر می‌سراید.

در هر دوره و زمان و در تمام مدت غلبه و سلطه و سیطره اقوام و ملل بیگانه بر ایران، ایرانیان بیدار و هشیار، بیکدم، فارغ و غافل نمانده‌اند و اگر بظاهر زیر شمشیر تیز دشمن گردن نهاده و تسلیم شده‌اند، اما بیاطن برای آنکه بتوانند، نهفته و بموقع، بر او ضربت زنند و او را از پای درآورند، هیچگاه، خنجر را از دست رها نساخته‌اند. داستان‌های عبرت‌آمیز و سخرانگیز مبارزات و مشاجرات عیانی و نهانی و حکایات آموزنده و ارزنده پایداریها و مقاومتهای آشکار و نهفته ایرانیان، بامهاجمان و مزاحمان و عاملان و آتش افروزان بیگانه و مزدوران و هیمه‌کشان آشنای آنان، بقدری مختلف و متنوع و مدبرانه و زیرکانه و گاهی جانانه و عاشقانه است که یقین دارم در تاریخ حیات هیچ ملتی نظیر و عدیل و شبیه و بدیل ندارد و همه و همه آنها از سرچشمه لایزال همان روح جاویدان ملی و فره ایزدی او مایه و نیرو می‌گیرد.

در این مبارزات و منازعات و جنگ و گریزها و پرخاش و ستیزها، همه طبقات مردم ایران، از زن و مرد و پیر و جوان و خرد و کلان و عارف و عامی، شرکت داشته‌اند. در میان مبارزان و مخالفان، همه‌گونه مردم، از عالم و فقیه و شاعر و عارف و نویسنده و سرباز و سردار و کشاورز و بازرگان و مردم کوچه و بازار دیده میشود. در نحوه مبارزه و مشاجره و منازعه، انواع و اقسام نقشه‌های گریزانه و طرحهای رندانه جنگی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و اخلاقی و میهنی وجود دارد که برآستی بعضی از آنها موجب حیرت و اعجاب و بیایه کرامت و اعجاز است. مبارزات دائم و مستمر ایرانی، برای حفظ و صیانت آب و خاک ایران و زنده و پاینده نگاهداشتن راه و رسم میهنی و فرهنگ و هنر ملی، در طول تاریخ و بخصوص در دوران سیطره و سلطه تازیان، گاه زمینی و گاه زیرزمینی و در هر دو حال، بانواع صدمات و زحمات و مشقات و ریاضات و خطرات همراه بوده است و در این راه، گاه کار ارادت‌ورزی و عشق‌بازی به از خودگذشتگی و فداکاری و

فره ایزدی

جانسپاری حیرت آور و عبرت گستر انجامیده و قربانی فراوان داده شده است.

پاره ای از این مبارزان بی باک و گریبان چاک و مجاهدان بلند پرواز و جانباز، از مرگ و هلاک نهراسیده اند و بیم بدل راه نداده اند و لب شمشیر تیز و نوک خنجر خونریز دژخیم بیرحم را با رضا و تسلیم بوسه زده اند و چنبره فشارنده طناب دار و یا حلقه فراگیرنده آتش و آب را با جان و دل پذیرنده شده اند.

تسلط تازیان بر ایران با غلبه ملل و اقوام دیگر بر آن، تفاوت فاحش و آشکار دارد. زیرا تازیان تنها با حربه جهانگشائی و کشورگیری ایران را تصاحب نکردند و قصد و نیتشان فقط تسخیر آب و خاک و تملک مال و منال و توسعه مرزهای قلمرو فرمانروائی خود نبود. بلکه اصول و فروع دین نو و مذهب جدید و نظام تازه و ملکات عقیدتی و ایمانی و اخلاقی و اجتماعی را هم در دماغ و دل ملل مغلوب نفوذ و رسوخ میدادند. با شمشیر خون چکان و تیر جگرسوز، دین دل نواز و شریعت جان پرور را نیز در بلاد مفتوح وارد میکردند. بیک کلام، تصاحب آب و خاک و تسخیر دل و دماغ و فکر و احساس، هردو را، دنبال میکردند. بنابراین نحوه مبارزت و نوع مقاومت ایرانیان با تازیان نمیتوانست همان روشی باشد که برابر یونانیان و رومیان و ترکان و مغولان و عثمانیان و دیگران بکار میبردند. اینجا علاوه بر اعمال قدرت بازو و بکار انداختن نیرو، چاره سازی و کارپردازی فکر و احساس، کارآئی بیشتر و کاربردی والاتر داشت. اینجا باید از یکسو، با شمشیر و خنجر و تیر و نیزه بجنگ شمشیر و خنجر و تیر و نیزه رفت و از سوئی دیگر، با عقیده و ایمان و فکر و احساس، بمبارزه عقیده و ایمان و فکر و احساس شتافت.

بهمان اندازه که مبارزه نخستین ساده و آسان بود، مبارزه دومین دشوار و بغرنج مینمود. نتیجه اولی زود حاصل میشد ولی حاصل دومی بدیری بدست میآمد.

این حقیقت تاریخی را باید پذیرفت که از همان اوان که

راز بقای ایران

عرب بر عجم چیره شد و پاهای برهنه و پر از آبله تازیان شترسوار و سوسمارخوار بر فراز تاروپود نسیج زربفت و پراز نقش و نگار «بهارستان» ایوان کسری بجست و خیز افتاد و بوم شوم نسل سامی در چین و شکن دندانها و کنگره های طاق سربلند ایوان مدائن و کاخ مینونشان آپادانای نژاد آریائی آشیانه گزید، ایرانیان آسوده ننشستند و بمدت صدسال آزرگار مسلحانه قیام و اقدام کردند و مردانه و جانانه از قید و بند حکومت عرب سرپیچیدند و تن باز زدند. ولی، رفته رفته، دریافتند که این دلیریها و مبارزه ها و مقاومت ها، بآسانی و بزودی، به نتیجه نمیرسد. زیرا خیل مهاجمان، دین و حکومت را سخت بهم آمیخته اند و چون دین در دل مردم جای گرفته است لاجرم بر انداختن حکومتی که با آن ممزوج است امکان ندارد. از آنرو، بسائقه نبوغ نژادی و هوش فطری خود، تدبیری سخت زیرکانه بکار بستند و حساب دین مبین اسلام را از حساب حکومت عرب یکسره جدا کردند. یکی را بنرمی نواختند و بردیگری بدرشتی تاختند. دین را که نعمتی خدائی و موهبتی آسمانی و نظامی نوین بود و مایه ایمانی و پایه اعتقادی و رنگ اخلاقی داشت و با مقتضیات حائشان و زمانشان مطابقت میکرد و آنانرا از جور و ستم بیحد و حصر فرمانروایان مستبدالرای و خودکامگان مطلق العنان و ناهنجاریهای اجتماعی و ناملائمات سیاسی و تبعیضات طبقاتی و فشارهای اقتصادی و حق کشیها و بی انصافیهای دیوانی و خلاصه رنج و شکنجه زندگی نجات می بخشید و به آنان نعمت مساوات و مواسات و لذت برابری و آزادی میداد، با جان و دل، پذیرفتند، اما حکومت عربی را چون با روح پر خاشگری و سلحشوری و غریزه جهانگشائی و کشورداری و خصیصه سربلندی و سرافرازی و فرهائی و شکوه نژادی خود موافق نمی یافتند رد و طرد ساختند و با آن قهر ماندند و هیچگاه آشتی نکردند و برای از ریشه کندنش بمبارزه برخاستند و در راه مبارزه بدو دسته شدند:

یکی، دسته های افراطی و تندرو که تنها چاره را دنبال کردن

فره ایزدی

نبرد و ستیز و جنگ و گریز میدانستند و عقیده داشتند که کار دشمن غدار را باید شمشیر آبدار و خنجر خونبار یکسره کند و سروپا برهنگان یغماگر را بزور و فشار تارومار سازد. با این اندیشه، در گوشه و کنار این کشور پهناور، کانونهای کوچک و بزرگ آشوب و طغیان و شورش و عصیان شعله‌ور ساختند. کشتند و کشته شدند و سوزاندند و سوختند و کوبیدند و کوفته گشتند. داستانهای دردناک جانبازیها و فداکاریهای فردی و جمعی این دلاوران چالاک و پهلوانان بی‌باک و قهرمانان پرخاشجو و هموردان آتشخو که بمدت چند قرن، یعنی تا آخرین دقائق حکومت محتضر عباسیان، ادامه داشت، باندازه‌ای شگفت و شگرف و عبرت‌آمیز و هیجان‌انگیز است که همانند آن در تاریخ بشری کمتر دیده میشود. **دو دیگر، دسته‌های اعتدالی و کندرو که برابر دشمن، راه صبر و مدارا و حزم و احتیاط و بردباری و خویشتن‌داری پیش گرفتند و برآن شدند تا بوسیله فکر و زبان و قلم، ایرانیان را بیدار و هشیار سازند.** این دسته بدو طریق عمل کردند:

از یکسو، تاریخ والای گیتی‌مداری و جهان‌سالاری و داستان‌های پهلوانی و قهرمانی پدران و نیاکان را فرایاد ایرانیان آوردند. آنان را بعبادت و صیانت و نگهبانی و پاسبانی آداب و رسوم و سنن و عادات باستانی تحریص و تحریض کردند. **فرهنگ بزرگ و سترگ آریائی و زبان‌نغز و شیرین‌دلی را در دماغ‌ها و دل‌ها زنده و جنبه‌ده داشتند.** کتابهای پهلوی و آثار تمدن و فرهنگ و شعائر و معالم آریائی را بعربی ترجمه کردند و منتشر ساختند تا بدین وسیله آنها را از گزند انکسار و اندراس محفوظ و مصون بدارند.

در همان زمان که سلطان محمود غزنوی و خلیفه القادر بالله عباسی، همدل و همدستان، برای لگدمال کردن نهضت‌های ایران‌ساز و از پی سرکوفتن انقلابات بیگانه برانداز ایرانیان همکاری میکردند و این جنبش‌ها و جهش‌های جانانه و مردانه را از یکسو، برای سلطنت خاندان ترک غزنوی و از سوئی دیگر، برای حکومت خلفای

راز بقای ایران

عرب عباسی فتنه‌انگیز و زیان‌خیز می‌دانستند، فردوسی توسی، شاعر نژاده و آزاده، که جنگ و ستیزهای خراسان و نومییدی و ناکامی سامانیان را در قیام علیه اشغالگران تازی بچشم خود دیده بود، برای بیدار و هشیار کردن ایرانیان و زنده و پاینده ساختن آتش ایران دوستی و میهن‌خواهی در دل آنان، بسرودن حماسه هیجان‌انگیز و غرورآمیز شاهنامه سرگرم بود تا، چنانکه یادشد، اکنون که بعلت مقتضیات زمان و مکان، قیام سیاسی و اقدام جنگی مهم و مؤثر مقدور نیست، لااقل، با یادآوردن مجد و عظمت و قدرت و شوکت از دست‌رفته و در خاطر نشانیدن فرو شکوه و رونق و آبروی گذشته، غرور ملی و برتری نژادی را فرا یاد فرزندان این آب و خاک آورد و روح سلحشوری و پرخاشگری و کشورگشائی و ملکه از خودگذشتگی و فداکاری و جانبازی اسلاف را، در حفظ مرز و بوم پاک و پشتیبانی و نگهبانی از تخت و تاج تابناک، در اخلاف برانگیزاند.

از سوئی دیگر، با دستیاری ذکاء و دهاء ایرانی، از طریق بحث‌های مذهبی و ابداع و اختراع فلسفه‌های نو و ایجاد انواع و اقسام ریب و شک و الفاء شبهات در اصول عقائد و تأسیس و تشکیل فرقه‌ها و دسته‌ها و مسلک‌ها، با برنامه‌ها و مرام‌های مختلف، به تفرقه‌اندازی دینی و انشعاب مذهبی پرداختند و ریشه‌های درخت تناور حکومت تازی و قدرت عربی را که در حال بالیدن و سرکشیدن بود، از بیخ و بن، سست کردند و حتی برای رواج و رونق و بقا و دوام آداب و سنن ایرانی و شعائر و مآثر ملی و هنر و فرهنگ باستانی، با جعل احادیث و روایات و حکایات، بآنها آب و رنگ دینی و مذهبی و اعتقادی و ایمانی دادند و سرانجام بشاهکار بزرگ خود دست یازیدند و برابر چشمان حیران و افکار سرگردان عربان، پروانه‌وار، بگرد شمع فروزان تشیع بگردش افتادند و بی‌ریب و ریا و با صدق و صفا، از علی و آل علی پیروی کردند. از آن‌پس، این مبارزه‌ها و تدبیرها و کوشش‌ها «شکل» گرفت و «محور» و «جهت» پیدا کرد و دین‌میین

فره ایزدی

آسمانی رنگ و صبغهٔ ایرانی یافت. پس از آنکه ایرانیان علی ولی خدا و وصی پیامبر خدا یعنی داناترین و عادلترین و شجاعترین و سخی‌ترین و پرهیزگارترین و برگزیده‌ترین شخصیت عالم اسلام و اولادان پاکدل و پاکنهاد اورا، که امامان بحق و نورهای مطلق و مظاهر و مجالی علم و معرفت و پرهیزگاری و پارسائی بودند، به پیشوائی و راهبری و رهبری برگزیدند و اصول و فروع پاک و تابناک شیعه‌گری را تبرز و شاخصیت دادند، نحوهٔ مبارزه با حکومت عربی خلفا، که غرقه در منجلاب عفن زشتی و پلیدی و مناهی و ملامی و غوطه‌ور در باطلاق کثیف فسق و فجور و فساد و تباهی بودند، بگونه‌ای دیگر درآمد و ایرانیان به پیروزی نزدیک‌تر و امیدوارتر شدند. زیرا از این پس، یک انگیزهٔ معنوی و روحانی بسیار نیرومند هم پیدا کرده بودند که رشتهٔ آن با تار و پود دل و جانشان پیچ و تاب داشت و آنانرا برای قبول هرگونه فداکاری و جانبازی آماده‌تر و مهیاتر میساخت.

بنابر آنچه رفت، در این ششصد سال پرخاش و ستیز و جنگ و گریز ایرانیان با تازیان، علاوه بر جنگها و نبردهای آشکار و زمینی به مقاومتها و تبلیغهای مرامی و مسلکی علنی و مخفی، روی زمینی و زیرزمینی، هم برمیخوریم که اهمیتی و اثری کمتر نداشته است. بجز بصف‌آرائی و لشکرکشی و شمشیرزنی و تیر پرانی و نیزه‌اندازی امیران و سرداران و پهلوانان و قهرمانان و سربازان در میدانهای نبرد، به تدبیرپردازی و حکمت و فلسفه‌سازی و فرقه بازی و تفرقه‌اندازی و مذهب‌تراشی و مسلک‌آفرینی و عقیده‌پراگنی وزیران و حکیمان و عالمان و شاعران و متفکران و پیشوایان و صاحب‌دلان و صاحب‌نظران و عارفان و صوفیان نیز پی میبریم و حتی بوضوح تمام درمی‌یابیم که گاهی تیغ زبان برنده‌تر و کارگرت‌ر از شمشیر پولاد بوده است.

پس ایرانیان، با نبوغ پرفروغ و فرهٔ ایزدی والای خود، برای غلبه بر حریفان و از هم‌گسستن طوق بندگی و بردگی آنان از گردن خود و بمنظور بازگردانیدن دوران سربلندی و سرافرازی باستانی و

راز بقای ایران

ایجاد حکومت ایرانی، بادو حربه پیکار میکردند: از يك سو، در گوشه و کنار کشور، هرجا، مقتضیات موجود و موانع مفقود بود، مقاومت میورزیدند و بمبارزه برمیخواستند و شمشیر میکشیدند و خنجر میزدند و تیر می افکندند و از سوئی دیگر، در خم کویها و برزنها و کنج مسجدها و معبدها و خانقاهها و کتابخانهها و تکیهها و در پناه جنگلها و بیشهها و شکاف غارها و ویرانهها، پیه دماغ را در چراغ اندیشه میسوزانیدند و برای ترویج راه و رسم دیرین و عادات و سنن پیشین وزنده و پاینده ساختن روح ایرانی وزندگانای ایرانی و بازگردانیدن سلطنت ایرانی و ضعیف کردن و کم رنگ ساختن فروغ نظم و نسق عربی و قطع شاخ و برگ فراوان درخت حکومت تازی، نقشه می کشیدند و برنامه تنظیم میکردند و بدعتهای تازه می نهادند.

همانگونه که بارها یاد کرده ایم، معلوم نیست این تدبیرهای سیاسی و شیوه های اجتماعی و افسونگریها و جادوئیهای فکری و احساسی، از زور آزمائیها و دلاوریها و فداکاریها و جانبازیها اثری کمتر داشته است. برآستی، با چه میزان و معیار میتوان، بطور دقیق و عمیق، معلوم کرد که در این جهاد همه جانبه با دشمنان کینه توز و سرسخت که بالاخره بشکست قطعی تازیان و پیروزی حتمی ایرانیان انجامید، کدامین کارگرتتر بوده است: قهرمانی و پهلوانی و فداکاری و جانبازی گودرز پسر و نداد هرمز (ابومسلم خراسانی) و دادبه پسر دادگشتاسب (ابن مقفع) و سنباد مجوس و استاذسیس خراسانی و المقنع یا پیغمبر نقابدار خراسان و طاهر ذوالیمینین و بابک خرم دین و مازیار طبرستانی و یوسف برم و اسحق ترك و ابو الفتح شیخ شهاب الدین محمد بن یحیی بن حبش بن امیرك سهروردی و... و... و یا جنگها و نبردهای خونین دیلمیان و سامانیان و طاهریان و راوندیان و زیاریان و اسماعیلیان و صفاریان و... و... یا تیغ آبدار زبان رودکی و دقیقی و اسدی و فردوسی و... و... و... که زبان نفز و شیوای دری را، در آن هنگامه زور و فشار و بحبوحه غارت و کشتار، زنده و پاینده

نگاهداشتند؟؟؟

در این راه، شمشیر برنده گردان و دلاوران برخاشگر و جنگجوی ایرانی که در گوشه و کنار کشور قدمی میبردند و برای احیاء استقلال از دست رفته، بر بیگانگان، بروشی پی گیر و بی امان، می تاختند، همدوش و همعنان تیغ تیز فکر و زبان اندیشمندان و نقشه کشان و مدبران و گویندگان و نویسندگان بی باک و بیهراس پارسی، که از اینسو و آنسو زبان مادری و آئین میهنی را بسط و نشر میدادند، بر دشمنان حوصله را تنگ و زندگانی را تاریک میساخت و آنان نمیدانستند با این دو حربه بران و کارگر ایرانی چگونه از در مبارزه بدر آیند؟ از آنرو، رفته رفته و خواه ناخواه، آهسته ولی پیوسته، آرام اما مداوم، زبان و رسم و آئین ایرانی جانی و جنبشی تازه میگرفت و، گام بگام، پیش میرفت و این کار تابجائی پیش رفت که پادشاهان و خلفا و امرا و ظرفای بیگانه، بدایع مدایح و مناقب اوصاف خود را، بزبان پارسی می شنیدند و خوشحال میشدند و برگویندگان پارسی زبان نغز گفتار آفرین میخواندند و صله نثار میکردند.

اگر در اصول عقاید و آراء و کنه فلسفه و حکمت فرقه های گوناگون دینی و مذهبی و دسته های رنگارنگ فلسفی و عقیدتی و مسلک های مختلف سیاسی و اجتماعی، خوضی و غوری کامل و شامل و تتبعی و استقصائی کافی و شافی بعمل آید و پرده ها و لفافه ها بیکسو زده شود، آشکارا، می بینیم که در عمق و ژرفای همه آنها، همان نبوغ و فروغ ایرانی خفته و نهفته است و ایرانیان پاکدل و پاکنهاد، با تمام قوا، میکوشیدند، بی آنکه بمانعی و رادعی و زاجری برخوردارند و از طرف مهاجمان و اشغالگران مورد ضرب و شتم و نهب و غارت و رنج و شکنجه و کوفتن و کشتن قرار گیرند، گردن هم میهنان خود را از یوغ استعمار و استثمار بیگانگان یله و رها کنند و دوران مجد و عظمت و رفعت و شوکت گذشته را بیاد آنان آورند و روح و فرهنگ و هنر ایران و راه و رسم و آئین پیشینیان را، از نو، زنده نمایند و آتش جاویدان

راز بقای ایران

پارسی را، در کانون دلها و اجاق خانواده‌ها، باز، بی‌فروزند و شعله‌ور سازند.

بيك كلمه، نبوغ ایرانی در این دوره میخواست با حفظ و تقویت اصول دین مبین اسلام که بمیل و رغبت پذیرفته بود و آنرا کیش خدائی و آئین آسمانی میدانست، نگذارد پایه و مایه نظام فکری و روحی و چهره آداب و سنن اجتماعی و اخلاقی ایرانی و آریائی رنگ غیر ایرانی و صبغه عربی بگیرد. رشته‌های همه کوششها و جنبشها و تلاشهای ایران نواز و پیگانه برانداز و فداکاریها و جانبازیهای راستین و شیرین و حماسه‌های شگفت و شگرف شاهکار آفرین این دوره از تاریخ ایران، بيك نقطه مرکزی میرسد، همه رازهای شورانگیز و نگفتنی و داستانهای اسرارآمیز و نهفتنی واقعات و اتفاقات و سوانح و حوادث این سالهای آشفته و شوریده و ایام مشحون بانواع انقلابات و اضطرابات بگرد يك محور فکری میچرخد: راندن حکومت و معارف اجنبی و باز گردانیدن سلطنت و فرهنگ ایرانی. قدرت نبوغ و قوت و فکر و شدت عقل و حدت هوش و لطافت احساس و ظرافت بیان و طلاقت زبان و شکوه و عظمت هنر ایرانی را میتوان از انواع قماش و اجناس نسیج و اقسام برش و اشکال دوخت و طرق آرایش و پیرایش هزاران جامه رسا و دلربا و فریبا و دل‌بند و تن‌چسبی دریافت که خیاطان چابک‌دست و مشاطه‌گران هنرمند، از عالم و حاکم و شاعر و فقیه و عارف و صوفی و درویش و جوانمرد و لوطی و پهلوان، دوختند و برتن عقاید و آراء ایرانی خود پوشانیدند و راست کردند و در معرض دید عالمیان قرار دادند. با این تدبیرهای زیرکانه و روشهای بخردانه بود که نبوغ و هوش و روح ایرانی و آئین و راه و روش باستانی، در زیر آنهمه زور و فشار و فتنه‌پروری و حيله‌گری و کوفتن‌ها و کشتن‌ها، نمرده و زنده ماند و مقدمات بازپدید آمدن حکومت فرهنگ ایرانی فراهم آمد و پایه‌های قوی و محکم فرمانفرمائی و ملك الرقابی و مطلق‌العنانی خلیفه‌های تازی، رفته رفته، روبفتور و سستی و

فره ایزدی

ویرانی نهاد و حلقه‌های نیرومند سلسله‌ها و زنجیره‌های پولادین حکومت نژاد سامی، یکی پس از دیگری، شکست و از هم گسست و پرتو و فروغ کانون حکومت‌های محلی نژاد آریائی، مانند شعله‌های نوده‌های آتشی سرکش که از گوشه و کنار بیابانی بیکران زبانه کشد، بتابید و همانند پشته‌های امواج دریائی پهناور که از پس هم برخیزد، بالا گرفت و بهمه سوری کرد. این انوار و امواج، رفته رفته، بهم نزدیک شد و بیکدیگر پیوست، تا اینکه سرانجام بکوهی بیکران از آتش جهانسوز و بدریائی خروشان از امواج بلاخیز مبدل شد و همه قدرت و قوت و نفوذ و رسوخ و سلطه و سیطره و بیک کلمه، تمام تار و پود هستی اشغالگران را در تنوره دود و دم و چنبره گرداب و پایاب خود فرو گرفت و بعالم نیستی برد و نابود کرد.

در تمام این مدت‌مدید که بیگانگان در مرز و بوم ایران تاخت و تاز داشتند و خاک پاک میهن ما از هیجان و غلیان، چون لجه سیماب، منقلب و مضطرب بود، ایرانیان، بهر زمان و مکان، از دنبال کردن فکر خویش، بدمی، غافل و فارغ نبودند و بهر وسیله متشبث و بهر واسطه متوسل میشدند تا حکومت غیرایرانی را از بیخ و بن براندازند و بجای آن حکومتی ایرانی بنشانند. چنانکه نوشتم و باز تکرار میکنم، همه فعالیت‌های روی زمینی و زیرزمینی مبارزان و مجاهدان ایرانی بگرد یک محور دور میزد و آن جانشین ساختن فرهنگ ایرانی بجای فرهنگ غیر ایرانی بود. بالاخره، زحمات و مشقات تن‌فرسا و جانکاه زن و مرد و پیر و جوان و عارف و عامی به نتیجه رسید و شکیبائی و پایداری و استقامت و استدامت چندصد ساله ثمر بخشید. حکومت غاصب و جابر و ظالم و فاجر خلفا برافتاد و آخرین خلیفه عباسی، بتدبیر وزیر دانشمند و مسلمان ایرانی، **خواجه نصیرالدین طوسی** و بامر **هلاکوخان** پادشاه مسلمان گورکانی، در میان نمود آنقدر برزمین مالیده شد تا جان داد.

اما، این غلبه ساده و آسان نبود و این فتح مفت و مجان و

راز بقای ایران

بی عوض و رایگان بدست نیامد. جانهای نازنین قربان شد و تنهای پاکیزه بر زمین افتاد و سرهای تابناک بر دار رفت و دهانهای حقگو با خاک انباشته آمد و گلوهای حقشناس بر لب شمشیر جلاد بوسه داد.

عده‌ای از این قربانیان و فدائیان راه حق و حقیقت، با نام و نشان خود، در صفحات زرین تاریخ جای دارند و میتوان آنانرا شناخت و به عظمت و ابهت فداکاری و راه و رسم جانبازیشان پی برد ولی در کنار آنان، صدها و هزارها قربانی بی نام و نشان است که در گوشه و کنار کوه‌ها و کمرها و دشته‌ها و جلگه‌ها و دیه‌ها و شهرهای این کشور پنهانور، در راه خلاصی بخشیدن ایران و آزاد کردن ایرانیان، از جان و دل، قیام و اقدام کردند و آتش مهیب هیجان و غلیان و انقلاب و اضطراب و جنبش و شورش را برافروختند و بروزان و شبان، مردانه و جانانه، کوشیدند و فریاد کشیدند و شمشیر آختند و خنجر زدند و کمان کشیدند و تیر انداختند و از کشته پشته ساختند و خود نیز کشته شدند و بخاک و خون درغلتیدند ولی نه کسی نامشان دانست و نه در تاریخ نشانشان برجای ماند.

سوختند و هیچکس از رازشان آگه نشد

چون چراغان شب مهتاب بیجا سوختند این بود يك نظر عمومی و يك استنباط کلی از تسلط و غلبه تازیان و دفاع و مبارزه ایرانیان که هر نکته از آن دارای دهها شاهد و سند و دلیل و حجت تاریخی است. اگر قرار بود همه وقایع و حوادث و مراجع و مآخذ و نام و نشان مبارزان و مجاهدان نهضت‌ها و انقلاب‌ها، ولو فهرست‌وار، در این دیباجه ذکر شود سخن بدرازا میکشید. بعلاوه، باین کار هم نیاز نبود زیرا همه مطالب در متن کتاب‌ها، بطور کافی و شافی، آمده است و ما تنها، با شتاب، سلسله وقایع تاریخی و خلاصه‌ای از آنچه را در این دیباجه نوشتیم از زیر نظر میگذرانیم:

کشور ایران، در قرن هفتم میلادی، بر اثر حمله و هجوم

فره ایزدی

تازیان، استقلال سیاسی خود را از دست داد و بجز یکی دوايالت بقیه ایالتها و ولایتها به تسخیر آنان درآمد. سالی چند، پس از این واقعه، اصول مساوات و مواسات و برابری و برادری و پرهیزگاری و پارسائی که عالی‌ترین مزایای آئین مقدس اسلام بود از میان جامعه عرب رخت بر بست. پس از خلفای راشدین، با استقرار حکومت فاسد معاویه بن ابی‌سفیان خلیفه اموی و فرزند پلید او یزید، دوره بهره‌برداری از رعایای اسلام، بخصوص از مردم کشورهای تسخیر شده، که آنانرا موالی میخواندند، بی‌آغازید و کار این بهره‌برداریه‌ها بجائی رسید که ملل تابع، از ظلم و ستم حکام و نمایندگان قهار و جبار امویان بجان آمدند و همین امر سبب ایجاد نهضت‌های ملی ایران و نهضت‌های فکری ایرانیان و قیام‌های پی‌پی آنان برضد حکومت بیگانه گردید. ادامه کار جنبش‌های ملی ایرانیان، در زمینه سیاسی و فکری، در مدت نزدیک به شش قرن، ادامه داشت تا سرانجام به توفیق کامل بیانجامید. البته در سیر این شش قرن، ایرانیان با دادن هزاران شهید به موفقیت‌های چشم‌گیر و درخشان رسیدند که مایه تفاخر و مباهات ایرانی و سرمشق دلاوری و سلحشوری و فداکاری و جانبازی جهانی بشمار می‌آید.

جنبش‌های ایرانیان برضد اشغالگران بیگانه، پس از قیام‌های مسلحانه آغاز کار، بصورت‌های مختلف انجام گرفت. نخست بعزت فشار و تضییق سیاسی، جنبه فکری داشت. با تأسیس نهضت شعوبیه، اولین قدم را در این راه برداشتند. پس از آن، با تشکیل سازمان‌های زیرزمینی بترجمه و نقل آثار ارزنده پهلوی به عربی برآمدند و آنقدر در این راه پیش رفتند تا سرانجام بشهادت ابن‌مقفع، بزرگترین پهلوی‌دان و ترجمان ایرانی و سوختن پیکر وی در آتش شعله‌ور تنور، منتهی گردید. ولی او، خوشبختانه قسمت اعظم کار مهم خود را که ترجمه و نقل آثار پهلوی به عربی بود، و تازیان آنها را از کتاب‌های گمراه‌کننده میدانستند، پایان رسانیده بود.

راز بقای ایران

يك رشته از فعالیت‌های ایرانیان، برضد غالبان تازی، از واقعه غم‌انگیز کربلا و حمایت از **مختار بن ابوعبیده ثقفی** شروع شد و بعد با تشکیل نهضت **به‌آفرید** به ظهور چهره درخشان ابومسلم خراسانی، سردار بزرگ نهضت خراسانیان، رسید و بالاخره به همت و پایداری او سلسله نابکار امویان منقرض شد و حکومت عباسیان بجای آن روی کار آمد. متأسفانه ناسپاسی **ابوجعفر منصور**، دومین خلیفه عباسی، در مقابل فداکاریها و از جان گذشتگیهای ابومسلم خراسانی، پایه‌گذار اصلی حکومت عباسیان، ایرانیان را باین واقعیت تأسفانگیز تاریخی واقف کرد که درآوردن عباسیان و حمایت از آنان سخت خطا کرده‌اند. دریغ که کار از کار گذشته بود! با کشته‌شدن ابومسلم، بفرمان منصور خلیفه غدار عباسی، نائره انقلاب و شورش سیاسی در ایران بالا گرفت، از آنجمله قیام سنباد مجوس، قیام اسحق ترک، قیام راوندیان، شورش استادسیس خراسانی، قیام المقنع یا پیغمبر نقابدار خراسان، قیام یوسف برم، انقلاب مردم طبرستان و گیلان و بالاخره ظهور طاهر ذوالیمینین و قیام بابک خرم‌دین و مازیار طبرستانی و پیدایش یعقوب لیث صفار است. بامرگ نابهنگام یعقوب لیث صفار و نابکاری و تفرقه‌اندازی دستگاه خلافت و تأسیس حکومت‌های محلی و اختلاف نظر آنان، کار استقلال قطعی سیاسی ایران بعهده تعویق افتاد، ولی ایرانیان علاقمند ببقا و دوام سنت‌های ملی و فرهنگ ایرانی، مبارزه را دنبال کردند. **با ظهور مردآویج**، سردار با شهامت و وطن‌پرست ایرانی و **جانشینانش**، کار استقلال سیاسی و فکری ایران **بمرحله قطعی رسید**. در این زمان، بر اثر همین مبارزات مؤثر و مفید، از خلیفه بغیر از اسم چیزی باقی نبود، اما با ظهور حکومت‌های متعصب ترک کار استقلال سیاسی ایران که به مرحله نهائی رسیده بود از نو بغتور و سستی گرائید. لکن مجاهدان و متفکران ایرانی از پا ننشستند تا اینکه براهنمائی **خواجه نصیرالدین طوسی**، دانشمند بزرگ ایرانی، در سال ۶۵۶ هجری قمری خلافت عباسیان منقرض گردید.

فره ایزدی

ماجرای نهضتها و جنبش‌های ایران زنده‌کن نیمه دوم قرن سوم و قرنهای چهارم و پنجم و ششم و هفتم هجری، در کتابی بعنوان «تاریخ نهضت‌های ملی ایران - از سوک یعقوب‌لیث تا سقوط عباسیان» شامل تأسیس و ظهور دولت‌های سامانیان و زبیریان و دیلمیان و اسماعیلیان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان که بنفقه «بنیاد نیکوکاری نوریانی» انتشار یافته و نیز در «تاریخ نهضت‌های ملی ایران - از حمله تازیان تا ظهور صفاریان» که در اسفندماه ۱۳۴۸ و بالاخره در «تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان» که در اسفندماه ۱۳۴۷ طبع و نشر شده است، جای دارد. مؤلف این سه کتاب، دوست عزیز ما، نویسنده پژوهشگر جوان آقای عبدالرفیع حقیقت حفظه‌الله تعالی و وفقه‌الله لمایح و یرضی است که بایران قدیم و قویم و تمدن شگرف و عظیم و فرهنگ فاخر و فخیم‌آن، ارادت و اخلاصی، همتای ایمان‌دینی و علاقه‌ای و عشقی، هم‌طرز عقیده مذهبی دارد و بهنگامیکه ماجرای این جنبشها و تلاشها و کوششها و جهش‌های ملی را، با ذوق و شور و شوق و غرور، بیان میکند، آتش هیجان در دلش شعله میکشد و برق شادی از چشمش میجهد و براستی آدمی از تماشای آن لذت میبرد و سیر نمیشود. بشهادت سوابق و مدارج علمی و ادبی و آثار نظم و نشر او، میتوان بجرأت گفت از عمر کوتاهی که براو گذشته دمی را ببطالت و عطالت نگذرانیده است. وی با سرمایه‌های مقدماتی، گرماگرم، بکار تصفح و تورق و تتبع و تفحص کتب ادبی و تاریخی پرداخت و در ضمن تحقیق باین نکته دقیق برخورد که اگر شرح نهضتها و انقلابهای ایرانیان را، در رهائی از حکومت تازی و اعاده حکومت ایرانی، از گوشه و کنار تواریخ و سیر، جمع‌کند و فراهم آورد، اثری ارزنده و آموزنده خواهد بود. بیدرنگ این اندیشه را بکار بست و سرانجام بتألیف و طبع و نشر چند جلد کتاب در این زمینه توفیق یافت که نام آنها را یاد کردیم.

خواندن اینگونه تاریخها برای هرایرانی و بخصوص برای نسل جوان امروزین بسیار لازم و واجب است و فوائد فراوان

راز بقای ایران

دربردارد. بآنان شخصیت و ابهت و بیداری و هشیاری و شور و غرور می‌بخشد و خواهند دانست که کشور و فرهنگ و تمدنشان در چه درجه از قدر و منزلت و شکوه و عظمت قرار داشته است و پدران و نیاکانشان در حفظ و حراست آن چه رنجها و کوششها کشیده و چه فداکاریها و جانبازیها کرده‌اند و چون این میراث گرانبها مفت و ارزان و بی‌رنج و رایگان بدست آنان نرسیده است بنابراین باید بنوبه خود در نگاهداشت آن، با جان و دل، بکوشند و آنرا والاتر و شکوهمندتر بآیندگان بسپارند.

من وقتی، در بنیاد نیکوکاری نوریانی، بارفیع حقیقت، یعنی این تاریخ‌دان جوان و پرکار، از نزدیک، آشنائی حاصل کردم، شش‌دانگ دلباخته احساس عالی ایران دوستی و میهن‌خواهی وی شدم و از اینکه او، تا این حد و اندازه، بفرهنگ و تمدن شگرف و شگفت‌میزین بزرگ خود ارزش می‌نهد و عشق می‌ورزد لذت بردم و از خداوند خواستم که این آتش مقدس را همیشه در کانون دل و اجاق خانه او روشن و فروزان بدارد و جرقه‌هایی از آنرا بدلهای سرد بعضی جوانان ایرانی برساند و آنها را نیز کانونهای رخشنده ایران دوستی و میهن‌خواهی کند. آمین یا رب العالمین.

بنیاد نیکوکاری نوریانی، پاسدار ادبیات و هنر و تاریخ و فرهنگ ایران، بسیار خوشوقت است که در راه اجرای مواد اساسنامه خود توانسته است در این مدت کم، برحسب مقدرات و ممکنات، گامهای استوار بردارد و علاوه بر دو ماهنامه تحقیقی ادبی و علمی، بطبع و نشر پانزده جلد کتاب ممتع و ممتاز نیز توفیق یابد و دائره خدمت خود را بفرهنگ کشور، رفته رفته، فراخ‌تر سازد.

من خدا را تاکنون بارها شکر گذاشته‌ام و اینک نیز، در پایان این دیباچه، باری دیگر شکر می‌گزارم که در این برهه از زمان و در این مرحله از عمر، توفیق عنایت فرموده است تا بتوانم قسمتی از اوقات خود را، در بنیاد نیکوکاری نوریانی، برای حفظ و صیانت و حمایت و بزرگداشت این میراث گرانبهای ملی، سپری سازم و در عملی ساختن مواد اساسنامه این بنیاد که همه در راه خدمت

فره ایزدی

بایزانزمین است، خالصانه وعاشقانه، گام برگیرم. اینمها همه مشیت
خداست. یفعل مایشاء و یحکم مایرید.

تهران اسفند ۲۵۳۴ شاهنشاهی